

## اشاره

حجة الاسلام والمسلمين دکتر محی الدین بهرام محمدیان، معاون وزیر و رئیس «سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی» وزارت آموزش و پرورش است. او به عنوان یک متفکر و اندیشمند اسلامی، نگاه‌های جامع‌الاطراف، عمیق، دوراندیشانه و خاصی به حوزه آموزش و پرورش و کارکردهای آن دارد. قصد ما این بود که در خصوص کتاب‌های درسی علوم اجتماعی، با بالاترین مقام مسئول در این حوزه سؤالاتی را مطرح کنیم، اما وی در اولین سؤال با دیدی جامع، مسئله را به کلیت آموزش و پرورش انتقال دادند. در ادامه نیز، درباره نقش کتاب‌های درسی در تحولات اجتماعی، با تسلط بر موضوع، پاسخ‌های منطقی و عالمانه‌ای ارائه کردند. «رشد آموزش علوم اجتماعی»، ضمن سپاس از تلاش‌های علمی ایشان، نظر خوانندگان را به این گفت‌وگو جلب می‌کند.

## گفت و گو

گفت‌وگو با معاون وزیر و رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش

گفت‌وگو: محمود اردوخوانی

# در تحول اجتماعی نقش آموزش و پرورش

## ○ جناب محمدیان، نظر شما درباره نقش کتابهای درسی در تحولات اجتماعی چیست؟

● اجازه بدهید من این پرسش را اصلاح کنم: «نقش آموزش و پرورش در تحولات اجتماعی چیست؟» چون کتابهای درسی جزئی از مؤلفه تقریباً قابل توجهی از نظام آموزش و پرورش است. آموزش و پرورش به اعتقاد من یک سلسله کارکرد اساسی دارد. اولین کارکرد آموزش و پرورش به اعتقاد من، کارکرد «ملت‌سازی» است. آموزش و پرورش یک مجموعه از انسانها را در قالب ملت سامان می‌دهد.

در حدود ۱۰۰ الی ۱۵۰ سال قبل، در کشور ما سازمانهای اجتماعی نبودند و این نوع ارتباطات هم وجود نداشتند که احاد ملت با هم مرتبط باشند. دولت مدرن که تشکیل شد، این نقش ملت‌سازی را از رسانه «منبر» که به انسانها هویت می‌داد مخصوصاً علمای ما در ایام تبلیغات خود، یک مجموعه را به‌عنوان یک ملت و امت مسلمان گرد هم می‌آوردند و مباحث ملی از رسانه منبر تبیین می‌شد. گرفت و نقش آن را محدود کرد. سازمانهای اجتماعی و نهادهای دولتی و حکومتی آمدند که به نوعی یک ملت را متحد کنند.

خاطراتان باشد، در دوره پهلوی یا اواخر قاجار، موضوع لباس متحد را مطرح کردند. می‌خواستند با پوشش متحد، هویت واحدی برای ایرانیان ایجاد کنند. حتی از کلاه متحدالشکل و یونیفورم استفاده کردند تا براساس این ظاهر، خود ملت متحد شوند. خوب، این روشها چندان تأثیرگذار نبودند. بعد با دلالتها و راهنماییهایی که از بیرون می‌شد، فکر کردند مناسب‌ترین اقدام این است که خدمت نظام وظیفه اجباری شود. یعنی گمان کردند، دوره نظام وظیفه دوره ملت‌سازی است و می‌توانند در این دوران هویتها را شکل بدهند. افراد ذکور در ۱۸ سالگی از همه‌جا جمع می‌شدند و در پادگان با پرچم، شاه و ایران آشنا می‌شدند. حتی کارکرد سربازی آن قدر بود که جنبه تعلیمی و تربیتی هم داشت. در اذهان عمومی ضرب‌المثل شده بود که: «اگر سربازی می‌رفت، آدم می‌شد.»

اما متوجه شدند که برای هویت‌سازی، دوره سربازی هم خیلی دیر است و هم به نوعی می‌شود گفت که اجباری است. لذا در دولتهای جدید در همین کشورها وظیفه ملت‌سازی به‌عهده آموزش و پرورش سپرده شده است. الان، هم در دنیا و هم در کشور ما همین اتفاق می‌افتد. بچه‌های ما از دبستان با هویت واحدی به نام ملت ایرانی و نیز با پرچم ایران، نقشه ایران، نام ایران و... آشنا می‌شوند. در دوردست‌ترین نقاط کشور که حتی نیروی انتظامی حضور ندارد، یعنی نقطه مرزی، می‌بینیم یک مدرسه برپاست و در آن مدرسه پرچم برافراشته است. پرچم و مدرسه نماینده حاکمیت هستند. همین نشان می‌دهد که حکومت در آن‌جا چه هویتی دارد.

کارکرد بعدی آموزش و پرورش، علاوه بر ملت‌سازی، «نظام‌سازی» است. نظامات اجتماعی هم در ابعاد مختلف آموزش و پرورش می‌سازد از نظام بهداشتی گرفته تا نظام اقتصادی، سیاسی،

اجتماعی و فرهنگی. همه اینها در آموزش و پرورش شکل می‌گیرند و آموزش و پرورش را طراحی و حاکم شدن این ساختارها، ایفای نقش می‌کند. امروز اگر می‌خواهند مثلاً همین مسواک زدن را نهادینه کنند، می‌گویند آموزش و پرورش این کار را بکند. یا این که کار وزارت بهداشت و درمان است.

حتی رسانه ملی هم به اندازه آموزش و پرورش تأثیرگذاری ندارد. هرچند دامنه تأثیر وسیع‌تری دارد، اما به جهت این که انتقال پیام سریع انجام می‌گیرد و نمی‌تواند در ارسال آن مداومت داشته باشند و روی آن توقف کنند، تأثیر پیامشان ملی یا صدا و سیما یا رادیو تلویزیون‌های دنیا علی‌رغم کار تبلیغی که دارند و نظام‌سازی پایدار نیست. یک شعار یا حرف در زمان پخش سریال و فیلم عمومی شود، اما بعد از این که مدتی گذشت، می‌بینیم که اثرات خود را از دست می‌دهد. درحالی که در آموزش و پرورش بچه‌های ما یاد می‌گیرند آموخته‌هایشان یک عمر با آنهاست. حتی اگر معلمی واژه‌ای را به غلط تکرار کند، می‌بینیم که آن واژه در ذهن دانش‌آموز نقش می‌بندد. لذا نظام‌سازی در آموزش و پرورش عمیق‌تر است.

کارکرد سوم که به اعتقاد من کارکردی اولیه هم هست، «دولت‌سازی» است. دولت‌سازی هم در آموزش و پرورش اتفاق می‌افتد. آموزش و پرورش است که نسل را تربیت و باسواد می‌کند و مدیران آینده را تعلیم می‌دهد. آموزش و پرورش مناسب می‌تواند نظام آموزش عالی مناسب در پی داشته باشد و از

نظام آموزش عالی مناسب است که مدیران شایسته بیرون می‌آیند. لذا پایه‌های اولیه بازار کار، دانشگاه و دولت در آموزش و پرورش شکل می‌گیرد.

آموزش و پرورش این کارکردها را به کتاب درسی منتقل می‌کند؛ مخصوصاً در کشور ما که کتاب محور اساسی آموزشهاست. یعنی وقتی مدرسه تشکیل می‌شود، اگر معلم کتاب نداشته باشد یا اگر کتاب بین بچه‌ها توزیع نشده باشد، هنوز ساعت آموزشی رسمیت پیدا نکرده است. مثلاً گاهی اتفاق می‌افتد البته خدا را شکر در چند سال اخیر این‌طور نبوده است. مثلاً یک هفته کتاب درسی دیر توزیع می‌شد. می‌دیدیم اغلب معلم‌ها آموزش رسمی را آغاز نمی‌کردند. یا این که مدرسه تعطیل بود. یعنی کتاب در این شیوه آموزشی تأثیرگذار است. اگر از این‌جا برگردم به همان سؤال اول شما، معلوم می‌شود که کتاب درسی و آموزشی، سهم عمده‌ای در ملت‌سازی، دولت‌سازی و نظام‌سازی دارد. هرچند که از یک نگاه دیگر، کتاب درسی نساب

**دولت‌سازی هم در آموزش و پرورش اتفاق می‌افتد. آموزش و پرورش است که نسل را تربیت و باسواد می‌کند و مدیران آینده را تعلیم می‌دهد. آموزش و پرورش مناسب می‌تواند نظام آموزش عالی مناسب در پی داشته باشد و از نظام آموزش عالی مناسب است که مدیران شایسته بیرون می‌آیند. لذا پایه‌های اولیه بازار کار، دانشگاه و دولت در آموزش و پرورش شکل می‌گیرد**

سواد ملی هم هست. یعنی دانش ملی و اندازه و ظرفیت آن را، کتابهای درسی ما تعیین و تنظیم می‌کنند. انتقال پیامهای فرهنگی در کلان، باز از طریق کتابهای درسی اتفاق می‌افتد. حتی فرهنگ عامیانه ما در کتاب درسی ظهور پیدا می‌کند.

○ میزان اثرگذاری کتابهای درسی را چه قدر می‌بینید؟ خصوصاً در حوزه علوم اجتماعی.

● اثرگذاری دو تعریف می‌تواند داشته باشد: اثرگذاری به این معنی که به هر حال اثری دارد، و اثرگذاری به این معنا که اهداف تعیین‌شده‌ای داشته‌ایم و کتاب به آن اهداف تعیین‌شده دست یافته است. یعنی یک برنامه‌ای را قصد کرده بودیم و این برنامه قصدشده، به‌واسطه دانش آموز کسب شده است.

اگر مورد اول منظور باشد، بله کتاب درسی تأثیرگذار است؛ چه بد، چه خوب، چه مثبت و چه منفی. بالاخره انتقال پیام سهمی از اثرگذاری دارد اما این که اهدافی را از قبل تعیین کردیم و در نظام تعلیم و تربیت برنامه‌ای را به تصویب رساندیم، حالا از طریق کتاب درسی آیا آن اهدافی را که قصد کرده بودیم، می‌توانیم منتقل کنیم تا دانش‌آموز ما این اهداف را کسب کند یا نه؟ معمولاً بین اهداف قصد شده و آن چه کسب شده، فاصله هست. گاهی اوقات برنامه‌ای را قصد می‌کنیم و دانش‌آموز به اهداف می‌رسد و معلم آن را منتقل می‌کند، اما باید دید در آینده دوباره تجربه می‌شود یا نه یا تحقق اهداف آن کاهش پیدا می‌کند. اما تقریباً می‌شود گفت که در کشور به اندازه نصاب قابل قبول است.

○ با توجه به فلسفه تربیت انقلاب که در انقلاب اسلامی شکل گرفت و روند جدیدی را نسبت به گذشته پیش آورد، آیا آموزش و پرورش می‌تواند به تحقق بایدها در این فلسفه تربیتی کمک کند؟

● هر انقلابی برای خود یک نظام فلسفی-فکری دارد. گاه این فلسفه تدوین شده و مدون است و گاهی هم مدون نیست. البته آموزش و پرورش ما به دلیل این که ریشه در دوران قبل از انقلاب دارد و در سالیان پیشین، دیگران برای ما آموزش و پرورش را طراحی کرده‌اند، فلسفه آموزش و پرورش ما بر فلسفه خودی، یعنی فلسفه دینی تعلیم و تربیت یا هویت ملی ایرانی مبتنی نیست. درواقع، این شیوه، روش و اهداف از جایی دیگر به عاریت گرفته شده است و فرض کرده‌اند، در فضای جغرافیای تربیتی کشور ما هم میوه مطلوب می‌دهد. اما همیشه میوه آن برای فضای زندگی ما مطلوب نبوده است و همیشه کاستیهایی داشته‌ایم. معمولاً این فلسفه تربیتی با هویت ایرانی ما مغایرت داشته است.

به همین دلیل قبل از انقلاب، فارغ‌التحصیلان ایرانی، با آن که در این جغرافیا متولد شده و رشد کرده بودند، اما گویا ریشه در این کشور ندارند. هر کس به نوعی دنبال هجرتی از این فضای فکری بود. یا به‌صورت فیزیکی این جغرافیا را ترک می‌کردند یا به لحاظ

روانی از این جغرافیا فاصله می‌گرفتند. در دوران قبل از انقلاب، طبقه روشن فکر ما با طبقه عامه فاصله‌های جدی داشتند.

○ جناب محمدیان از سؤال ما که مربوط به حوزه کتابهای درسی علوم اجتماعی است، دور شدیم. شما وظایف سازمانی آموزش و پرورش را توضیح دادید. بفرمایید به غیر از کتابهای درسی چه ایرادهای دیگری در آموزش و پرورش کاربردی اثرگذار دارند؟

● ابزارهایی که تعریف شده باشند. ما الان کتاب کمک‌آموزشی و رسانه‌هایی که به نوعی آموزش را تسهیل یا تأمین کنند، خیلی کم داریم. باید درصدد باشیم که برای هر برنامه درسی، بسته آموزشی طراحی کنیم که می‌تواند شامل خود کتاب درسی، کتاب کمک‌آموزشی کتاب راهنمای معلم و رسانه‌های چندوجهی باشد. اما در حوزه علوم اجتماعی، علاوه بر ابزار، محیط آموزشی هم باید متنوع باشد. یعنی در علوم اجتماعی و دانش اجتماعی تنها نمی‌شود به کتاب و رسانه آموزشی به معنای ابزار اکتفا کرد.

میدان عمل علوم اجتماعی فضای اجتماعی است. لذا من معتقدم که ما در حوزه تعلیم و تربیت، علاوه بر رسانه آموزشی و کتاب درسی، به تنوع حوزه‌ها و فضاها یا یادگیری نیاز داریم.

باید بتوانیم در متن اجتماعی هم آموزشهایی را داشته باشیم. در علوم اجتماعی، اثر آموزشی بازدید از یک بازار یا خیابان، یا یک جمع و گروه اجتماعی، می‌تواند بسیار بیشتر از کلاس درس باشد. در بحث طبقات اجتماعی، شاید حضور دانش‌آموز در میان طبقات مختلف اجتماعی، این مطلب را برایش ملموس‌تر کند. مثلاً جامعه کارگری ویژگی‌هایی دارد که دانش‌آموز آنها را در کتاب خوانده است. ولی حضور در یک کارخانه صنعتی که جامعه کارگری در آن امرار معاش می‌کند و افراد با یکدیگر تعامل دارند، مطلب را برای دانش‌آموز خیلی محسوس‌تر و ملموس‌تر می‌کند.

○ جناب محمدیان، شنیدیم که شما از ۹۵۰ عنوان کتاب درسی نزدیک به ۹۰۰ عنوان را عمیقاً مطالعه فرموده‌اید و روی آنها وقت گذاشته‌اید.

● عمیقاً نه، ولی حدود ۸۰۹ عنوان را مطالعه کردم. کتابهایی را که در حوزه دانش خود من بودند، جدی ورق زدم و آنهایی را که در حوزه دانش من نبودند، از نگاه یک مدیر پژوهشی و تولیدکننده مواد آموزشی مطالعه کردم.

○ آیا محتوا و ساختار محتوایی کتابهای علوم اجتماعی را با نیازهای دانش‌آموزان منطبق می‌بینید؟

● برنامه مطالعات اجتماعی دوره ابتدایی که ما مشغول تجدیدنظر در آن هستیم، می‌شود گفت که به سطح تفکر عمومی ما نزدیک است؛ از جمله، همین زندگی آقای هاشمی. هرچند که الان پدیده‌های جدیدی در زندگی اجتماعی ما رخ می‌دهند که در این کتابها از آنها غفلت کرده‌ایم مثلاً خانواده هاشمی هنوز با اتوبوس سفر می‌کنند و مکاتباتشان هنوز با ارسال نامه پستی صورت می‌گیرد. درحالی که ما

در تهران مترو، هواپیما، ایمیل و روابط الکترونیکی داریم. در دروس جدید باید به این نکات توجه کنیم.

اما در عین حال، در دوره ابتدایی جنس محتوا و روش القای محتوا، به فهم دانش آموز ما نزدیک تر است. از دوره راهنمایی به این طرف، ما در مطالعات اجتماعی گسستگی داریم. در بحث دانش شناخت محیط خودمان، اعم از جغرافیا، تاریخ و... گاهی روی تعریف بیش از حد لازم تأکید می کنیم یا رابطه های چرایی و چگونگی را نمی توانیم به درستی تعریف کنیم. درحالی که در مطالعات اجتماعی باید روی چگونگی و چستی این اتفاقها و تعاملات اجتماعی تأمل داشته باشیم.

در کتابهای مطالعات اجتماعی و جامعه شناسی دوره متوسطه، هرچند دانش سیاسی- اجتماعی مفیدی هست و کتابهای ما عموماً مفیدند، اما کاستیهای زیادی هم وجود دارند که ما باید به آنها بپردازیم. از جمله، در آن جا فعال بودن دانش آموز ما در عرصه حیات اجتماعی به نوعی انتزاعی دیده شده است. یعنی کتابهای جامعه شناسی ما در این دوره، در مورد سوم شخص غایب مطالب را نقل می کند، درحالی که دانش آموز باید با این دانش زندگی کند. یعنی ما نمی خواهیم متخصص جامع شناسی آکادمیک تربیت کنیم، می خواهیم شخص را آماده کنیم در اجتماع زیست جمعی داشته باشد. درحالی که ما عمدتاً به سراغ تعاریف علمی رفته ایم و فضای کتابها آکادمیک و دانشگاهی است.

○ اگر برنامه درسی ملی را حاصل علوم اجتماعی بدانیم فکر می کنید آموزش و پرورش می تواند توجه دانش آموزان را به مسائل ملی تا قبل از ورود به عرصه دانشگاه زیاد کند؟

● عرض کنم، یکی از پشتوانه های برنامه درسی ملی، باید دانشجوی علوم اجتماعی باشد. امتیازی که برنامه درسی ملی بر برنامه های مصوب دارد، این است که اولاً ما در این صد و چند سال هیچ وقت نقشه جمعی برای برنامه درسی خود نداشته ایم. در سازمان هم متأسفانه، برای ۹۵۹ کتابی که داریم، راهنمای مصوب نداریم. معمولاً مؤلفان و برنامه ریزان ما متکی به دانش ذهنی خود این کتابها را تدوین کرده اند.

برنامه درسی را باید متخصص برنامه ریزی درسی بنویسد. بنده اعتقاد دارم، برنامه ریزی درسی می تواند پایه باشد، اما کفایت نمی کند. لازم است، ولی کافی نیست؛ خصوصاً در سطح ملی. در این حوزه نیازمند تعاملی چندوجهی با حوزه دانشی و تخصصی بین رشته ای هستیم. یکی از رشته های پایه ای که در این جا تأثیر گذار است، جامعه شناسی است. همان قدر که به مبانی فلسفی- اعتقادی توجه می کنیم، باید به مباحث و هویت جمعی خود توجه داشته باشیم. هویت جمعی ایرانی باید در این برنامه درسی ملی خود را نشان دهد. ما برنامه درسی برای هویت جمعی ایران می نویسیم، لذا اگر کسی جامعه ایرانی را نشناسد، نمی تواند برنامه درسی برای کشور بنویسد.

○ گروهی که تحت پوشش این برنامه به عنوان متری آموزش می بیند، قبل از رسیدن به دانشگاه به آن سه شاخص آموزشی که شما فرمودید، یعنی دولت سازی، نظام سازی و ملت سازی، توجه پیدا می کند؟

● اساساً آموزش و پرورش یک سلسله اهداف آشکار دارد و یک سلسله اهداف پنهان. یعنی ما در برنامه درسی در هر عنوان درسی برنامه درسی، هدفهای اولیه و آشکار را داریم که به دنبال آن تعدادی هدفهای پنهان و ثانویه هم خود را نشان می دهند. معمولاً در عرف متخصصین، به کارکرد پنهان برنامه درسی اطلاق می شود. شاید در درس ادبیات فارسی، اولین مقصد یادگیری خواندن و نوشتن باشد تا دانش آموزان با ادبیات فارسی آشنا شوند. اما همین ادبیات فارسی حامل یک فرهنگی است. یعنی معنا و مفهومی را حمل می کند. این پشتوانه فرهنگی باعث می شود هویت ملی، دولت سازی و ملت سازی شکل بگیرد. اگر در تجزیه و تحلیل این شعر فارسی که می گوید: «چون ایران نباشد تن من مباد!»

از ساخت دستوری، حماسی بودن در ردیف، قافیه و سایر مفاهیم آن صحبت می کنند، اما در عین حال این بار معنایی را دارد که انسان باید از کشور خود دفاع کند. این مصرع را در سیستان و بلوچستان، آذربایجان و در همه جای ایران می خوانند و ترک و فارس و عرب و بلوچ همه خود را ایرانی می دانند. یعنی هویت یکپارچه ملی ایرانی توسط آموزش و پرورش پدید می آید. این یکی از همان اهداف پنهان برنامه ریزی است.

○ در سازمان آموزش و پرورش استانداردهای عملکرد مدیران آموزشی را داریم یا نه؟

● بله، یکی از بحثهایی که در سالهای اخیر به صورت جدی تعقیب کرده ایم، تقدیم شاخصهای نظام آموزشی- تربیتی است. بیش از ۳۰۰ مورد شاخص برای ارزشیابی اجرایی شد که شامل مجموعه دروندادهای آموزشی یا پرورشی که شاخصهای آنها معلوم است، و فرایندها و برون دادهای واسطه ای و نهایی است که برون دادهای نهایی عمدتاً کیفی هستند. ولی الان هر کدام از اینها باید استانداردهای سازی شوند؛ مثل نسبت تعداد دانش آموز به معلم و برعکس.

○ آیا عملکرد مدیران آموزشی ما استانداردهای لازم را دارد؟ ممکن است چند شاخص در این زمینه را بفرمایید؟

● بله. مثلاً یکی از شاخصهای مدیران ما «میزان سابقه عملیاتی». هم چنین، دانش مدیریتی و نسبت مدیران موجود به مدیران دانشی یا عناصری که زیر دست آنها کار می کنند. اخیراً در آموزش و پرورش بخش نامه ای برای انتخاب مدیران داشتیم که همه مدیران آموزشی تا حد امکان باید فارغ التحصیل رشته مدیریت باشند و این شاخص باید مراعات شود. ما در حال نزدیک شدن به این حد هستیم که مدیرانمان دارای دانش مدیریت آموزشی باشند و بتوانند راهبردی آموزشی را در مدرسه به دست بگیرند. فقط مدیر نباشند و فقط حکم مدیریت نداشته باشند.

هستند. بعضیها معلولیت واحدی دارند، بعضیها معلولیت مرکب دارند. مثلاً در عین حال که نابیناست، کم‌توان ذهنی است. از آن طرف، استعدادی داریم که فراتر از بهره هوشی آریایی است. تعداد دارندگان این استعداد هم بسیار کم است. ما چند نوع رفتار را انتخاب کرده‌ایم. در بعضی کشورها، اینها را از دیگران تفکیک کرده‌اند و می‌گویند جداگانه از هم تربیت شوند. در بعضی کشورها تا حد امکان اینها را جداسازی نمی‌کنند؛ مگر استعدادهای خاص را.

در آموزش و پرورش ایران، ما از دوره جداسازی محض خارج شده‌ایم. الان به‌دنبال ارائه آموزشهای فراگیر هستیم؛ مگر در شرایط خاص. لذا در «شورای عالی آموزش و پرورش» در چند سال گذشته طرح فراگیر در مورد کودکان کم‌توان ذهنی مطرح بوده است. اگر دانش‌آموزی بهره هوشی کمی داشته است، اجازه نداده‌ایم که جداسازی در آموزش و پرورش انجام شود. تشویق کرده‌ایم که دانش‌آموز معلول یا دارای نقص عضو و یا دارای بهره هوشی کمتر از حد عادی، و جامعه عمومی دانش‌آموزان، با هم باشند. چرا؟ این دانش‌آموزان باید در کنار هم زیستن را هم یاد بگیرند و انس اجتماعی داشته باشند. همان دانش‌آموزی که بهره هوشی کمی دارد، یا دچار نقص عضو است، می‌باید با شرایط عادی اخت بگیرد.

در مورد استعدادهای برتر هم همین‌گونه عمل می‌کنیم. یعنی می‌گوییم آنها را جداسازی نکنید. خود این استعدادهای هم باید در کنار هم باشند. لذا اخیراً در «معاونت علمی» نهاد ریاست جمهوری بحث نخبگان و طرحی به نام «شهاب» را مطرح کرده‌اند. شهاب خلاصه شناخت استعدادهای برتر است: «شناخت و هدایت استعدادهای برتر». استعدادهای برتر نباید از جامعه منفک شوند. آنها را نباید تافته‌های جداافتاده بدانیم. آنها باید همه‌جا باشند. چرا؟ چون موتور محرک هستند و دانش‌آموزان را در فضای رقابتی بیشتر قرار می‌دهند.

اما در مواردی، ناگزیر به جداسازی هستیم. مثلاً برای چندمعلولیتها همراهی با دانش‌آموزان عادی امکان‌پذیر نیست. آنها از عهده انجام امور خود در مقابل دانش‌آموزان عادی بر نمی‌آیند و به آموزش خاص نیاز دارند. از آن طرف هم، کسانی را داریم که تیزهوش به معنای واقعی هستند. آنها را هم در کنار دانش‌آموزان عادی نشانند، ظلم کردن است. چرا؟ چون یا به این ظلم می‌شود یا دیگران حسرت می‌خورند. به این گروه هم باید آموزش خاص داد. در دنیا هم به همین شیوه عمل می‌کنند. این که آیا شاخصهای اندازه‌گیری ما در این جداسازی دقیق دقیق هستند و همه آنها که عنوان استعداد درخشان می‌گیرند، واقعاً استعداد درخشان هستند یا خیر، بحث دیگری است. اما رویکرد عمومی آموزش و پرورش این است که دارنده استعداد به معنای درخشان آن کسی است که به‌طور چشم‌گیرتر از دیگران استعداد داشته باشد که باید جداسازی شود.

اما از این که بگذریم، من در این زمینه یک پدیده اجتماعی منفی را تشخیص می‌دهم که در مدارس غیردولتی این آفت بیشتر رخ می‌نماید.

○ این را به‌عنوان یک ویژگی تعریف می‌کنید یا به‌عنوان یک مهارت؟  
● الان یک شاخص است. یعنی وقتی مدیری را نصب کردید که این ویژگی را داشت، به شاخص مدیریت مطلوب نزدیک شده‌اید. اگر ۱۰۰ مدیر داشته باشیم و از میان آنها ۵۰ نفر دارای ویژگیهای لازم باشند، می‌گوییم شاخص مدیریتی ما حد نرم را دارد. اما اگر از ۵۰ مدیر، هیچ کدام واجد این ویژگیها نباشند و فقط به‌صورت تجربی مدیریت کرده باشند، این شاخص به آن استاندارد نزدیک نیست.

○ یعنی شما کف را داشتن مهارتهای مدیریتی می‌دانید؟  
● این شاخصها معیارهای مدیریتی هستند، اما وقتی نظام را شاخص‌گذاری می‌کنیم، باید مجموعه شاخصهای عمده را در نظر بگیریم. یکی از شاخصهای عمده این است که آیا ورودیهای یک

### دانش آموز عادی ما هم باید بفهمد که با این ترکیب جامعه باید زندگی کند. در این شرایط، توجه روی مربی است. یعنی مربیهای ما باید آموزشهای ویژه‌ای را ببینند تا بتوانند خدمت آموزشی را به هر دو گروه ارائه دهند

دبستان در منطقه دو زبانه، آموزش پیش‌دستانی را دیده‌اند یا خیر. درونداها بین گذرانده‌ها و نگذرانده‌ها متفاوت است! و در تکرار پایه و پیشرفت تحصیلی تأثیر خواهد داشت!

○ جناب محمدیان، برنامه درسی ملی را که مرور می‌کردم، احساس کردم خیلی طول می‌کشد تا مربیان ما بتوانند این برنامه را به سرانجام برسانند. نظر شما در این مورد چیست؟ آیا مربیان ما به‌خصوص در حوزه علوم اجتماعی دارای ویژگیهای لازم هستند؟

● اساساً هرگونه تحول روبه‌رشدی در آموزش و پرورش، بر کاکل معلم می‌چرخد! اگر معلم ذهنیت، فکر و عمل خود را تغییر ندهد، سایر مؤلفه‌های آموزشی مهم هم تأثیر نخواهند کرد. معلم باید تغییر کند. لذا در برنامه درسی ملی و سندهای تحولی، یکی از بحثهای عمده ما به‌سازی منابع انسانی است. اگر ما الان برای حوزه‌های یادگیری جدیدی که در برنامه درسی ملی پیش‌بینی کرده‌ایم، مثلاً حوزه تفکر و حکمت یا حوزه آداب و مهارت زندگی و مطالعات اجتماعی، معلمان واجد شرایط نداشته باشیم، ولو این که محتوای آن آماده باشد، کارایی ندارد.

○ با توجه به این که دانش‌آموزان ما بسیار باهوش و بااستعدادند، چرا تاکنون وزارت آموزش و پرورش در زمینه نخبه‌پروری و پرورش استعدادها و ویژه چندان موفق نبوده است؟

● ما وقتی مدار استعداد را ترسیم می‌کنیم، یک دامنه اولیه پایین‌تر از فرم عادی را داریم و یک دامنه بالاتر از فرم عادی. معمولاً فرم پایین و اول آن شامل کسانی است که به توجه بیشتری نیاز دارند. اینها نمی‌توانند با استعدادهای عادی همراه شوند و دچار محرومیت‌هایی

به این معنا که گزینش دانش‌آموزان دارای استعداد برتر بر مبنای معدل انجام می‌گیرد. اینها استعداد برتر نیستند. این تفکیک خوب نیست و آفت اجتماعی دارد. با طبقه‌بندی دانش‌آموزان براساس نمره و قرار دادن آنها در کلاسهای متفاوت، حس رقابت و کمک‌کردن به یکدیگر، دیگر میدان خود را از دست می‌دهد. نه رفاقت اتفاق می‌افتد، نه حس تعاون و همکاری و تعامل شکل می‌گیرد. من در کتاب خودم، «روایت روزگار کودکی» که درواقع خاطرات دانش‌آموزی خودم است، چندین مورد آفات دسته‌بندی دانش‌آموز را به تبیل، متوسط و قوی آورده‌ام.

○ در جایی از حضرت عالی مطلبی خواندم که در آن، به طرز جالبی کتاب درسی را با کتاب غیر درسی مقایسه کرده بودید. لطفاً آن تعبیر خودتان را برای خوانندگان مجله ما شرح دهید.

● بعضی از چیزها مثل هم هستند، اما وزن آنها یکی نیست. یک مثال عامیانه می‌زنم. معمولاً سند خانه‌های ما شش‌دانگ است. یعنی یک خانه ۷۰ متری سند شش‌دانگ دارد، باغ ۲۰۰۰ متری هم سند شش‌دانگ دارد. اما این شش‌دانگ با آن شش‌دانگ فرق دارد. این کتاب است، آن هم کتاب است. اما کدام کتاب را سطر به سطر می‌خوانند؟ کدام کتاب کلمه به کلمه مورد توجه قرار می‌گیرد؟ کدام کتاب نویسنده‌اش یک سطر را ۱۰۰ بار می‌نویسد تا در فرایند یادگیری، آسان‌ترین روش را به‌کار گرفته باشد؟ کتاب درسی است.

زمانی که طلبه بودم، کتابی را می‌خواندیم به نام «صمدیه» که ۲۰ صفحه دارد، ولی هر کلمه‌اش یک درس است. لذا شیخ بهایی ادعا کرده بود، هر کس کلمه‌ای اضافی از این کتاب دربیورد، سکه جایزه می‌گیرد. گاهی همین کتابهای درسی که خودمان نوشته‌ایم، در اجرای آزمایشی کاستیها بر ملا می‌شود. یعنی مؤلفان کتابهای درسی نقد نمی‌شوند، اما نقد کتاب درسی ضروری است. کتاب کمک‌آموزشی هم به نقد نیاز دارد.

به عقیده من، کارهای تجاری-بازاری و سری‌دوزی که الان در جامعه ما رواج پیدا کرده‌اند و برخی از ناشران پول‌پیشه آنها را تولید می‌کنند، مثل داروهای تقویتی هستند که می‌گویند: بخورید، پهلوان می‌شوید!

○ جناب محمدیان، به عنوان یکی از مدیران آموزشی کشور آن هم در سطح عالی در یک سازمان آموزشی پژوهشی، نگاه شما به پژوهش بیشتر فلسفی است یا علمی یا قرآنی؟

● «پژوهش» نگاه متدیک است؛ یعنی روشمند است. هر پژوهشی باید روش خاص خودش را داشته باشد؛ همه پژوهشها از یک قاعده و روش پیروی نمی‌کنند. پژوهشهای بنیادی، کاربردی و کتاب‌خانه‌ای، هر کدام روش خاص خودشان را دارند. هر پژوهش به نتیجه خاص خودش می‌انجامد. پژوهشهای ما یا باید گذشته را برای ما روشن کنند که چه کردیم و چه شد، یا باید بگوید کاری که در حال حاضر انجام می‌دهیم، درست است یا نادرست، و یا آینده را برای ما شفاف کند و این که ما در آینده به کجا می‌رسیم.

○ در تدوین علوم اجتماعی، تا چه حد از عقاید بزرگان دینی ما، اعم از ائمه معصومین، شخصیتها و علمای دینی استفاده شده است؟

● کم دیده‌ام. اصولاً ما در حوزه دانش اجتماعی، به منابع خودی کم مراجعه می‌کنیم. لذا باید طراحی جدیدی در علوم انسانی داشته باشیم. ما تاکنون به انسان از زاویه نگاه اومانستی متأثر از دانش و علوم انسانی غربی توجه کرده‌ایم، درحالی که نگاه ما به انسان باید از زاویه نگاه قرآن باشد و علوم انسانی هم با همین پیش‌فرض شکل بگیرد.

○ کاربرد فناوری را در تهیه کتب درسی علوم اجتماعی چگونه می‌بینید؟

● ما نیازمند فناوری هستیم. الان هم در تولید محتوا، به تعبیری نیازمند فناوری هستیم. در نقاشی، تصویرگری و چاپ کتاب، فناوری به کجا می‌رود. در تحقیقات و مطالعات هم از فناوری استفاده

**تدوین برنامه درسی مبتنی بر نیازسنجی است. نیازها را هم از چند منبع تأمین می‌کنیم: یکی نیازهای اجتماعی است که خود جامعه تأمین می‌کند، یک بخش را کارشناسان طراحی می‌کنند، یک بخش را خود مخاطب اعلام می‌کند، و بخشی را هم دستگاههای قانون‌گذار طراحی می‌کنند**

می‌کنیم. ما در ابتدای انقلاب باید ورق ورق فیش می‌نوشتیم، ولی الان یک «Search» می‌کنیم، اطلاعات را به‌دست می‌آوریم.

○ یک مقدار برنامه‌ها را فرازمینی نمی‌بینید؟

● برنامه درسی ملی، ایده‌ها و آرمانهای آسمانی را زمینی تحویل می‌دهد. پیامی را که از آسمان گرفته شده است، زمینی تحویل می‌دهد و زمینی هم اجرا می‌کند. نمی‌دانم چه‌قدر موفق خواهند شد، اما ما ادعا می‌کنیم این برنامه درسی پیوند وحیانی دارد. و به آن هم افتخار می‌کنیم. ما در برنامه درسی ملی می‌کوشیم، بر مبنای نظریه اسلامی تعلیم و تربیت و شکوفایی فطرت عمل کنیم. هدف برنامه درسی ملی، دست‌یابی به حیات طیبه است. حیات طیبه بخشی در این عالم و بخشی در عالم دیگر است. هدف برنامه درسی حیات طیبه است نه تربیت شهروند که کف برنامه درسی است. حیات طیبه یکی از شئون انضباط اجتماعی است، اما این مسیر، مسیر انحصاری در دنیا نیست.

○ کتابهای علوم اجتماعی تا چه حد با نیازهای دانش‌آموزان انطباق دارند؟

● تدوین برنامه درسی مبتنی بر نیازسنجی است. نیازها را هم از چند منبع تأمین می‌کنیم: یکی نیازهای اجتماعی است که خود جامعه تأمین می‌کند، یک بخش را کارشناسان طراحی می‌کنند، یک بخش را خود مخاطب اعلام می‌کند، و بخشی را هم دستگاههای قانون‌گذار طراحی می‌کنند. مجموعه نیازهای اعلام‌شده توسط این چهار منشأ را باید به زبان درسی ترجمه کرد و در کتاب درسی برای آن محتوا آماده ساخت.

□□□